

پیش‌خواب

«تاریخ شفاهی کمیته‌های انقلاب اسلامی» در آینه یک پژوهش

اولین نهاد بر آمده از انقلاب

■ **شاهد توحیدی**



کمیته انقلاب اسلامی در عداد آغازین نهادهایی است که پس از قیام خونین ملت ایران، پای به عرصه وجود نهاد و تا یک دهه، منشأ تأثیرات و خدمات گوناگون شد.

اهمیت این نهاد، هنوز پژوهش‌هایی درخور، در باب زمانه و کارنامه آن صورت نگرفته است. اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، یکی از محدود پژوهش‌ها در این موضوع است که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی روانه بازار نشر شده است. سیدعلی هاشمی و مهدی رنجبر آذربایجان تدوین‌کنر این اثر روایی، درباب اهمیت موضوع این پژوهش، در مقدمه خویش بر آن آورده‌اند: «در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، به ویژه در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ که با رهبری هوشمندانه حضرت امام خمینی(ره) دامنه اعتصابات از بازار به کارخانه‌ها و صنعت نفت هم کشیده شد، ارتباط و هماهنگی‌های خودجوشی بین نیروهای مذهبی قابل مشاهده بود. این ارتباط و هماهنگی بین مبارزان مسلمان و روحانیون انقلابی در این مقطع به پیدایش شکل‌هایی برای برپایی و هدایت تظاهرات انجامید. هر یک از این تشکل‌ها در مسجد محل سساندهی می‌شدند و مبارزات منطقه خود را به انجام می‌رساندند. این تشکل‌های خودجوش علاوه بر برپایی تظاهرات، فعالیت‌های دیگری نیز داشتند؛ از جمله کمک به خانواده شهید، تهیه و تدار ک لوازم پزشکی برای مواقع درگیری با نیروهای رژیم، حفظ نظم و امنیت در روزهایی که عمل‌انروهای رژیم شاه کنترلی بر شهرها نداشتند، تهیه و توزیع مایحتاج ضروری مردم مانند نفت در زمستان ۱۳۵۷. در سال‌های پیش از انقلاب، روحانیون مبارز و انقلابی در جلسات منظم هفتگی دور هم جمع می‌شدند.



در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که مبارزات مردمی به اوج خود می‌رسید، جامعه روحانیت مبارز با حضور شخصیت‌هایی نظیر: آیت‌الله شهیدبهشتی، آیت‌الله مهدوی کنی، شهیدآیت‌الله محلاتی و دیگران اعلام موجودیت کرد. علما و روحانیونی که در این شکل حضور می‌یافتند، هر کدام، در محل اقامت خود هدایت نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی را بر عهده داشتند. مساجدی که محل فعالیت این طیف از روحانیون مبارز بودند، اولین مراکز تشکیل نهاد خودجوش کمیته‌های انقلاب اسلامی به شمار می‌آمدند و مسئولیت این نهاد انقلابی بر عهده یکی از روحانیون مبارز به نام آیت‌الله مهدوی کنی نهاده شد. انقلاب اسلامی همچنان که رژیم پهلوی را سرنگون ساخت، نهادهایی را لازم داشت تا در دوران گذار از انقلاب، به اتکای آنها به تثبیت نظام نوپا بپردازد. از این رو، کمیته‌های انقلاب اسلامی نقش مهم و مؤثری در دوره گذار ایفا کردند. در آن ایام کمیته‌ها در زمینه‌های مختلف مانند اختلافات خانوادگی، اختلافات ملکی و ضدانقلاب، محل مراجعه مردم بودند.

مرکز استاد انقلاب اسلامی در راستای تبیین نقش و جایگاه کمیته‌ها در تاریخ انقلاب اسلامی و چگونگی تشکیل و سرانجام آن، طرح تاریخ شفاهی تشکیل کمیته انقلاب اسلامی را در دستور کار پژوهشی خود قرار داد که حاصل آن کتاب حاضر است. در پایان، ضمن تشکر از مؤلفان این کتاب آقایان سیدعلی هاشمی و مهدی رنجبر آذربایجان، از معاون محترم پژوهشی آقای دکتر اشرفی، مدیر محترم بخش تدوین آقای رحیم نیکبخت، کارشناس گروه تدوین، آقایان بهیار مقدم، جواد عربانی و همچنین از همکاران محترم معاونت انتشارات قدردانی می‌شود.»

سازمان آگهی‌های روزنامه جوان تلفنی آگهی می‌پذیرد ۸۸۳۴۱۶۵۴



حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی اکبر ابوترابی در دوران اسارت

درد

یکی از بارز ترین وجوه رهبری زنده‌یاد ابوترابی در دوران اسارت، خنثی کردن ترفندهای فرماندهان اردوگاه‌ها بود. این ترفندها گاه با توصیه به آزادگان در باب تعامل با سیاست‌های اعمالی در این اردوگاه‌ها و عدم درگیری آنان با مأموران عراقی، خنثی و نقش بر آب می‌شد

نکته‌ها و ناگفته‌هایی از سلوک سید آزادگان در دوران اسارت در آینه روایت هم‌بندانش

عراقی‌ها قبل از آزادی به او گفتند ما اسیر تو بودیم!

■ **احمد رضا صدری**

روزهای اکنون مصادف است با سال‌روز کوچ جانکاه سید آزادگان، زنده‌یاد **حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر ابوترابی**. از این روی و در تکریم یاد و خاطره آن بزرگ، ششمه‌ای از حالات و مقامات وی در دوران پرمخت اسارت را از زبان هم‌بندان وی مرور کرده‌ایم. امید آنکه تاریخ پژوهسان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **محمد سیفی: می‌گفت بر خورده‌ها بتان، بر خورده در برادر باشد!**

راوی نکاتی که پیش روی شماست، در عداد یاران زنده‌یاد ابوترابی در دوران اسارت است. او با نگاهی تحلیلمگر، راهبردهای سیدآزادگان در دوران اسارت را در نحوه تعامل با فرماندهان و زندانیان عراقی تشریح ساخته است:

«به طور کلی می‌توان نقش حاج آقا ابوترابی را در مسائل مختلف اسارت اینگونه بازگو کرد.

۱- اسرا را فرزندان خویش می‌دانستند و علاقه‌ای که نشان می‌دادند، علاقه یک پدر به فرزند بود.

۲- در همه حال، توصیه‌شان این بود که مراعات همدیگر را کنید و بر خورده‌ایتان، بر خورده دو برادر باشد.

۳- در اتاق‌ها جا تنگ بود. وسایل لازم وجود نداشت و طبعاً پشت سر اینها هم بی‌نظمی به وجود می‌آمد. بناشد نظم و انضباط و قانونی در کار باشد. این قوانین با پیشنهاد خود اسرا با پیشنهاد مسئولانی مثل مسئول آسایشگاه یا پیشنهاد خود حاج آقا ابوترابی بود. ایشان توصیه می‌کردند حرف مسئول آسایشگاه را گوش کنید، چون آنها می‌نشینند و تصمیم می‌گیرند که چگونه نظم را در آسایشگاه حفظ کنند.

۴- در جلسات مسئولان آسایشگاه‌ها شرکت می‌کردند و نظرشان را ارائه می‌دادند. می‌گفتند: یک ساعتی باید باشد که همه بروند و دو سه نفر داخل بمانند و نظافت کنند. روز بعد، دو سه نفر دیگر نظافت کنند.

۵- توصیه می‌کردند که کمک کنید تا تصمیمات مسئولان عملی بشود و بهتر بتوانند تصمیم بگیرند.

۶- در مورد تعلیم و تعلم نصیحت می‌کردند و چون می‌دانستند ما روحانی هستیم، می‌گفتند: برای اسرا کلاس بگذارید. کلاس‌ها هم، تجزیه و ترکیب دعای کمیل بود. ایشان می‌فرمودند: فرازی از دعا را ترجمه و بعد تجزیه و ترکیب کنید. در همان هفته‌های اول پیشنهاد کردند که همه این مطالب به صورت مکتوب، برای دیگر برادران باقی بماند. ایشان در آنجا کلاس جامع‌الدروس داشتند. تهیه کاغذ و قلم هم به عهده یک نفر بود. کاغذ لازم، از کاغذ بسته‌های سیگار یا تأمین می‌شد. با زیاد شدن کلاس‌ها و احتیاج به هماهنگی‌های بیشتر، هر اتاقی یک مسئول کلاس و گاهی هر

رشته و قسمتی از دروس، یک مسئول داشت. ۷- در رفتار سیاسی اسرا، حفظ روحیه، مدنظرشان بود و می‌گفتند: اسرا عنوان بسیجی و حزب‌اللهی دارند و باید حزب‌اللهی و بسیجی باقی بمانند.

۸- در مراسم و مناسبت‌ها پیام می‌دادند که در اتاق‌ها خوانده می‌شد.

۹- اوایل سال ۱۳۶۳، حاج آقا ابوترابی را از اردوگاه ما بردند. روش ایشان به‌گونه‌ای باقی مانده بود که تا آخر اسارت، خط‌مشی اداره اردوگاه، خط‌مشی ایشان بود، لذا در ک وفهم چگونگی استفاده از

خبرها و تحلیل‌هایی که به صورت وارونه از طریق روزنامه‌های عراقی به دست ما می‌رسید، باعث شده بود که در مواردی، شیوه عمل ما همان باشد که مسئولان ملکنتی عمل می‌کردند. ۱۰- ایشان بر خورده خوبی با عراقی‌ها داشتند. هر گاه یک سرباز عراقی از کنار ایشان رد می‌شد، به او سلام و گاهی هم روبوسی می‌کردند. صبح‌ها وقتی بیرون می‌آمدند، به سربازها سلام و صبح



درد

آزاده محمد سیفی: «ا یشان بر خورده خوبی با عراقی‌ها داشتند. هر گاه یک سرباز عراقی از کنار ایشان رد می‌شد، به او سلام و گاهی هم روبوسی می‌کردند. صبح‌ها وقتی بیرون می‌آمدند، به سربازها سلام و صبح بخیر می‌گفتند. حاج آقا ابوترابی می‌گفتند: طوری با اینها بر خورده کنید که حالی‌شان بشود که ما مسلمانان واقعی هستیم»

بخیر می‌گفتند. حتی سربازی به نام خلف که ما به او سلام می‌کردیم و او گفته بود: روی من تبلیغات نکنید! حاج آقا می‌گفتند: به او سلام کنید! حاج آقا ابوترابی می‌گفتند: طوری با اینها بر خورده کنید که حالی‌شان بشود که ما مسلمانان واقعی هستیم. طبعی‌ها که این بر خورده ایجاب می‌کرد که سربازان عراقی هم نسبت به ما همین بر خورده را داشته باشند. مواردی هم بود که در میان سربازان عراقی، کسی از خود حزب بعث را می‌گذاشتند که با توصیه‌های سیاسی، تأثیرگذاری ما را بر آنها از بین ببرد!

۱۱- پیام‌های ایشان در خصوص میانی اعتقادی، مبین جهت حرکت مجموعه اسرا بود. پیام‌ها و پیشنهادهای ایشان به مناسبت‌های مختلف، باعث پیروی مجموعه اسرا از روش و خط‌مشی ایشان می‌شد. همین که پیشنهادی یا پیامی می‌دادند که یک کارای انجام بشود، باعث می‌شد که این کار، حتی در نبودشان ادامه یابد. ایشان می‌گفتند: دعا بخوانید، توسل به ائمه(ع) و راز و نیاز به درگاه خداوند، در جبهه‌اثر دارد و پیروزی می‌آفریند.»

■ **رضا علی صدیقی: او دست فرماندهان اردوگاه‌ها را خوانده بود!**

یکی از بارزترین وجوه رهبری زنده‌یاد ابوترابی در دوران اسارت، خنثی کردن ترفندهای فرماندهان اردوگاه‌ها بود. این ترفندها گاه با توصیه به آزادگان در باب تعامل با سیاست‌های اعمالی در این اردوگاه‌ها و عدم درگیری آنان با مأموران عراقی خنثی می‌شد. آزاده رضا علی صدیقی در این باره آورده است: «دربار رهبری اقسای ابوترابی در میان اسرای ایرانی، می‌توان گفت که ایشان از همان ابتدای اسارت، در محیط‌های مختلف و به شیوه‌های گوناگون نقش داشته‌اند. از نمونه‌های بسیار روشن این نقش، مسئله بلوک زدن اسرای اردوگاه موصل بود. عراقی‌ها می‌خواستند اسرا بلوک بزنند و اسرا احتمال می‌دادند که این بلوک‌ها برای جبهه و سنگرهای دشمن استفاده شود. امتناع اسرا از این کار باعث شده بود که برای مدتی در آسایشگاه زندانی شوند. چندین ماه به این شکل تحت‌ت فشار بودند تا اینکه حاج آقا ابوترابی باخیر شدند و ایشان را به اردوگاه بردند. صحبت‌های حاج آقا ابوترابی با تعداد زیادی از اسرای سرشناس، طلبه‌ها و برادرانی که به هر نحوی در اردوگاه نقش داشتند، آنها را قانع کرده بود که اگر چهار تا بلوک بزنیم، مسئله‌ای پیش نمی‌آید و اشکالی وارد نمی‌کند. عراقی‌ها می‌خواهند از این طریق بهانه بگیرند، والا مشکل دیگری نیست. ایشان ابعاد شرعی و سیاسی این کار را برای اسرا حل کرده و اولین بلوک را هم خودشان زده بودند. بعد از یکی دو روز، خود عراقی‌ها گفتند که دیگر لازم نیست شما بلوک بزنید! آنها توطئه کرده بودند اسرا را تحت‌ت فشار و اذیت و آزار قرار دهند. حاج‌اا به این مسئله پی بردند و این توطئه را خنثی کردند.

چون یک قاعده کلی در اسارت وجود داشت که هر جا اردوگاه‌ها شلوغ می‌شد یا اسرا عصیان می‌کردند، ضررش به خود اسرا برمی‌گشت! قدرت کامل در دست عراقی‌ها بود و عده‌ای که تحمل این مسائل را نداشتند، صدمات غیرقابل جبرانی می‌خوردند. در اینگونه موارد، نقش حاج آقا ابوترابی، جالب و زیبا بود. طوری بر خورده می‌کردند که مسائل منطقی، اسلامی و سیاسی جا بیفتد. اسرا هم احساس می‌کردند راهی که ایشان نشان می‌دهد، مطمئن است و نفعی به حال دشمن ندارد. از طرفی هم عراقی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که صحبت‌ها و پیشنهادات ایشان، منطقی است و باید به آن عمل کنند. این بود که در هر اردوگاهی که تازه تشکیل می‌شد و اسرابی را از جایی به جای دیگر منتقل می‌کردند، از وجود ایشان استفاده می‌شد، مثل اردوگاه ۱۷.

حاج آقا ابوترابی به مسند تعلیم و تعلم عنایت خاصی داشتند و بارها تأکید ایشان را بر مطالعه کتاب‌های محدودی مثل ریاضی، فیزیک و شیمی که از ایران می‌رسید و چون مذهبی و سیاسی نبود، رد می‌شد و می‌آمد، دیدم. می‌فرمودند: اینها را حتماً بخوانید و کلاس بگذارید. روی آموزش و تعلیم قرآن و نهج‌البلاغه و احادیث تأکید بسیاری داشتند و کلا سعی ایشان بر این بود که کسی بیگار نباشد و وقتش را بیهوده تلف نکند. حاج آقا ابوترابی خدمت را در صدر مسائل قرار می‌دادند. اگر روح رفاه‌طلبی و واگذاشتن کارها به یکدیگر در آنجا حاکمیت پیدا می‌کرد، زندگی تلخ می‌شد. نظر حاج آقا ابوترابی این بود که حداقل در گروه‌های ۱۰ نفری و اگر امکان دارد با پهن کردن سفره‌های سراسری در هر آسایشگاه، غذا تناول شود. اشکال پهن کردن سفره‌های کوچک در این بود که وقتی سفره‌ها ۱۰ نفره بود، برای سفره پهن کردن و ظرف شستن و خیلی کارها مشکل داشتیم، اما در سفره‌های عمومی، این مشکلات نبود. دو نفر حاضر می‌شدند که کل ظرف‌های ۱۰۰ نفر را برای مدت یک ماه بشویند، سفره را پهن و نان خرده‌ها را جمع کنند و بعد از غذا خوردن، آسایشگاه را جارو بزنند.

از آنجا که در خصوص مسائل سیاسی، اگر فعالیتی هم انجام می‌شد، یقیناً یک برگ آن پیش عراقی‌ها بود، حاج آقا ابوترابی نمی‌توانستند رسماً صحبت سیاسی داشته باشند، اما در گوشه و کنار که اسرا قابل اعتماد بودند، ایشان صحبت‌هایی می‌فرمودند. حتی در بعضی از موارد، عراقی‌ها با افسر استخباراتی، درباره جنگ و صلح سؤالاتی داشتند و در مقابل، حاج آقا پاسخ‌هایی می‌دادند که خود عراقی‌ها هم نمی‌توانستند اشکالی از نقطه‌نظرهای او بگیرند! گاهی هم این اظهارنظرها انقدر ظریف و جالب بودند که عراقی‌ها هم از صحبت ایشان استفاده می‌کردند و در مقابل سعی می‌کردند با لطایف و ظرایف خاصی، مسائل را برای اسرا جابجیا دهند.»

■ **حسن طاهوردی: بسیاری با راهنمایی او، مدارج تحصیلی را طی کردند**

تأکید بر تحصیل آزادگان در دوره اسارت، از رویکردهای دامن‌ی زنده‌یاد ابوترابی به شمار می‌رود. از این روی بسا اسرا که به گاه اسارت تا مقطع معادل دیپلم تحصیل کرده بودند، توانستند سطح تحصیلی خویش را ارتقا دهند و در بازگشت به ایران، در ازموّن‌های مربوطه شرکت و مدارک جدیدی را اخذ کنند. آزاده حسن طاهوردی در این باره اینگونه روایت می‌کند: حاج آقا ابوترابی، با برگزاری کلاس‌هایی که برای اسرا جنبه سازندگی داشت، موافق بودند. این مسئله شامل آموزش کوچک‌ترین شغل‌هایی هم که برای بلد بودند، می‌شد. ایشان می‌گفتند کلاس بگذاریم و کار کنیم، حتی برای مکانیکی کلاس‌های آموزش نظامی هم بر گزار می‌شد. آموزش‌های دفاع شخصی برای بر خورده‌های احتمالی عراقی‌ها صورت می‌گرفت. ما در دست عراقی‌ها و در مرکز عراق بودیم. این آموزش‌ها لازم بود تا اگر یک زمان عراقی‌ها دور تا دورمان را گرفتند و با چوب و چماق به سرمان ریختند، اقلل بتوانیم از خود دفاع کنیم! در ورزش‌های رزمی و به‌خصوص کاراته، مبارزه در راس بود. از حاج‌اا ابوترابی درباره مبارزه که سؤال کردیم، ایشان گفتند: ورزش رزمی، به یک چاقوی زنگ‌زده می‌ماند، اگر چاقوی زنگ‌زده را بگذارید بماند، روزبه‌روز بر زنگ زدگی‌ش اضافه می‌شود و از بین می‌رود!ا باید بیایی و چاقو را برداری و پاک کنی، یعنی مبارزه کردن در کاراته، مثل پاک کردن چاقو است! برادری به نام حسن ساعتچی که قبل از ملاقات ما با حاج آقا ابوترابی، در سلول ایشان بوده است، می‌گفت: حاج آقا در زندان، روزی دو ساعت ورزش می‌کردند! کسانی دیگر هم قبل از ما با ایشان بودند، می‌گفتند که ایشان از نظر شنا رفتن، واقعاً تک است و حرف ندارد و بارها در اردوگاه ما شرکت می‌کردند. بهترین ورزشکاران را برای ادامه تحصیل اسرابی که تحصیلاتشان زیودپیلم بود، از طریق صلیب سرخ، در خواست کتاب‌های درسی ایرانی داده شد و الحمدلله این کار خیلی هم موفقیت‌آمیز بود و نتیجه‌اش را بعد از اسارت دیدیم. کسانی که به‌طور مثال

روزنامه جوان | شماره ۵۹۴۰

مدرک تحصیلی سوم راهنمایی داشتند، موفق به اخذ دیپلم شدند و به دانشگاه‌ها راه یافتند. نقش حاج آقا ابوترابی در رفتار عراقی‌ها با اسرا، به خود عراقی‌ها بستگی داشت. ما باغچه کوچکی داشتیم که در آن سبزی می‌کاشتیم. حاج آقا به اسرابی که باغبان بودند، گفته بود: اگر عراقی‌ها سبزی خواستند، سبزی را بشوید و خیلی مؤدبانه به آنها بدهید! بعضی از عراقی‌ها بودند که خیلی تشکر می‌کردند، اما عده‌ای دیگر، علاوه بر آنکه به این کار احترام نمی‌گذاشتند، ناسزا هم می‌گفتند: فلان فلان شده‌ها، شما رفته‌اید روی سبزی‌ها کار بد انجام داده‌اید و حالا می‌خواهید آنها را به خورد ما بدهید! این کار ما روی بعضی‌ها خیلی اثر گذاشت. سسر‌بازانی را پرورش داده بود که تمام اطلاعات عراقی‌ها را برای ما می‌آوردند و علت این مسئله هم، بر خورده خوب اسرا بود. طرح‌ریزی این بر خورده‌ا، از جانب حاج آقا ابوترابی بود. ایشان بیشتر از همه چیز، جنبه سلامت اسرا را در نظر می‌گرفت. اگر می‌دانست که با برگزاری مراسم دعا، یک نفر به زندان می‌رود و دچار کابل می‌خورد، آن مراسم دعا را برگزار نمی‌کرد. ما در اردوگاه قبلی، عکس این برنامه را پیاده می‌کردیم و می‌گفتیم: پیش به سوی مسائل عبادی، حتی اگر مرگ پیش‌رویمان باشد. در برگزاری نماز جماعت، چنان مصمم بودیم که هر چه عراقی‌ها تلاش کردند، نتوانستند جلوی ما را بگیرند. در حالی‌که حاج آقا ابوترابی معتقد بودند: پیش به سوی سلامت، حتی اگر مسائل عبادی کمتر شود. وقتی عراقی‌ها گفتند اگر نماز جماعت بخوانید، کل شما را می‌زنیم، حاج آقا می‌گفتند: نه! ما نمی‌خوانیم... البته ناگفته نماند در طول سه سالی که در معیت حاج آقا ابوترابی بودیم، خداوند به ما کمک کرد و جز سه چهار تا تلفات از ناحیه چشم- که آن هم اتفاقی بود و قابل پیش‌بینی نبود- تلفات دیگر نداشتیم.»

■ **سیدحسن میرسید: عراقی‌ها در روزهای آخر گفتند دعاهای سید شما را آزاد کرد!**

یکی از ویژگی‌های زنده‌یاد ابوترابی در دوران اسارت، ثبات راهبردهای وی در تعامل با مدیریت اردوگاه‌ها بود. این مسئله به گونه‌ای مؤثر شد که احترام و مهر بسیاری از مأموران عراقی را نسبت به وی برانگیخت. آزاده سیدحسن میرسید از مرآودان ابوترابی در این باره چنین گفته است: «قبل از اینکه به اردوگاه الانبار برویم، حاج آقا ابوترابی در آنجا حضور داشتند. به خاطر عید نوروز، اجتماعاتی پیش آمده بود و ایشان صحبت کرده بودند. بر خورده‌ای افرادی ایشان، احترام ایشان به تک تک اسرا و تواضع عجیبی که از خود نشان می‌دادند، باعث مطرح شدن ایشان شده بود. بعدها از اسرابی که بعد از ما اسیر شده بودند، شنیدیم که: بعد از اسارت حاج آقا ابوترابی، مراسم ختمی برای ایشان در قزوین گرفتند و بنی‌صدر هم به آن مراسم رفته بود. جریان آشنایی اسرا با حاج آقا ابوترابی در اردوگاه موصل هم به مسئله بلوک زدن برمی‌گردد که بین اسرا طرح می‌شود که این بلوک‌ها را به جبهه می‌برند و علیه ایرانی‌ها استفاده می‌کنند. انجام این کار حرام است، بنابراین اسرا اعتصاب می‌کنند! حاج آقا ابوترابی هر جایی حضور داشتند، تصمیم و نظر نهایی با ایشان بود و تبعید اسرا هم به انجام نظرات ایشان، در حد تعبد و فرمانبری کامل قرار داشت. اگر گاهی نظری از پیشنهادی هم غیر از صحبت‌های ایشان مطرح می‌شد، روح بلند معنوی ایشان ایجاب می‌کرد که در نهایت، همه تسلیم رأی ایشان شوند. عراقی‌ها می‌خواستند که اسرا احترامشان را داشته باشند و فرامیشان را به‌طور کامل اطاعت کنند. عمل به این کار هم برای اسرا مشکل بود. حاج‌اا از بُعد وظیفه‌شناسی و تلاش در هدایت عراقی‌ها و اینکه بفهمند ما برای نجات آنها آمده‌ایم نه چیز دیگر، می‌گفتند: به آنها احترام بگذارید و حرف‌هایشان را اطاعت کنید، حتی اگر گفتند نماز نخوانید، جلوی چشم آنها تقیه کنید و نماز نخوانید! به این ترتیب، وقتی عراقی‌ها وارد می‌شدند و احترام مجموعه را نسبت به خود می‌دیدند، دیگر بهانه‌ای برای بر خورد نداشتند. نقش بسیار مهم حاج آقا ابوترابی در این قضیه باعث شد که عراقی‌ها فکر کنند که این کار سیاست است و مدت محدودی اعمال می‌شود، اما یادم می‌آید که بعد از آتش بس هم، حاج آقا نصیحت کردند و تأکید فرمودند: اگر الان اندکی تند بشویم، عراقی‌ها می‌گویند که تا حالا می‌ترسیده‌اند و الآن که آتش بس را دیده‌اند، اینگونه بر خورده می‌کنند. ما باید تا آخر این لحظه که اینجا هستیم، این مسائل را مراعات کنیم. حتی در روزهای آخر اسارت، وقتی اسرا پیشنهاد کردند خود بازگشت ما نزدیک است، ریش خود را زنیم، حاج آقا ابوترابی این مسئله را با فرماده عراقی در میان گذاشتند و او که فرد خبیثی بود، مخالفت کرد! حاج آقا هم گفتند: ریش خود را بزنید، بگذاریم با یک کاغذ تلخی کار داریم، باید عمل مسا، در روح و روان آنها تأثیر بگذارد! وقتی به ایران می‌آمدیم، بعضی عراقی‌ها چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودند که گریه می‌کردند و می‌گفتند: شما اسیر نبودید، ما اسیر بودیم، ما فقیمدیم که دعاهایتان باعث نجات شما شد!»